

صلح مردم سالارانه در اندیشه مردم سالاری دینی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۶

عبداله فنیولو*

چکیده

سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چگونه حکومت‌های مردم سالار دینی می‌توانند به واسطه ساختار و ویژگی‌های نظام سیاسی به صلح طلبی در عرصه سیاست خارجی گرایش یابند؟ در پاسخ، استدلال شده که در این نوع مردم سالاری‌ها، صلح طلبی از دو مسیر امکان تحقق دارد. مسیر اول تعالیم دینی است که بر اساس آن اصل صلح یا خودداری از جنگ غیر از موارد دفاع محوری می‌یابد. مسیر دوم نیز نقش پررنگ نهادهای مردم سالار در این نوع حکومت‌هاست که باعث می‌شود حکومت به خاطر حفاظت از منافع مردم آنچنان که در خواسته‌های آزادانه مردم نمود می‌یابد. از اقدامات نظامی تهاجمی خودداری کرده و جنگ را به شرایط اضطراری دفاعی محدود کند. به منظور تبیین گویاتر قضیه به الگوی صلح طلبی مردم سالاری دینی در تجربه جمهوری اسلامی ایران اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: صلح مردم سالار، جنگ تدافعی، مردم سالاری دینی، اصالت صلح، منافع مردم و تصمیم‌گیران، جمهوری اسلامی ایران.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۴

مقدمه

در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، مفهوم صلح از زوایا و سطوح مختلفی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. یکی از روش‌های رایج در تئوری‌پردازی صلح این بوده که ابتدا ریشه‌ها، محرک‌ها و عوامل تعمیق‌کننده جنگ‌ها شناسایی شده و به تبع آن تئوری صلح ارائه می‌شود. صاحب‌نظران بسته به اینکه چه تئوری‌ای برای جنگ دارند، راه‌های دستیابی یا تضمین صلح را معرفی می‌کنند. برای مثال، در اندیشه رئالیست‌ها، چون ذات قدرت‌طلب انسان و آنارشی بین‌المللی عامل جنگ هستند، از دیپلماسی و توازن قدرت به مثابه ابزارهای تأمین صلح یاد شده است. در اندیشه مارکسیست‌ها نیز چون نظام سرمایه‌داری به مثابه منشأ امپریالیسم و جنگ شناخته شده، فروپاشی آن و جایگزینی نظام سوسیالیست راهی گریزناپذیر برای رسیدن به صلح پایدار تلقی شده است.

در نظریه صلح دموکراتیک، فرض بر این است که نوع نظام سیاسی عاملی کلیدی برای تحریک جنگ یا تضمین صلح است. نظریه‌پردازان صلح دموکراتیک بر این باورند که مردم‌سالاری‌ها وارد هیچ جنگی نمی‌شوند مگر به انگیزه‌های مشروعی چون دفاع ملی. بر این اساس، صلح بین‌المللی در صورتی تضمین می‌شود که کلیه نظام‌های سیاسی مردم‌سالار شوند؛ حال اینکه چه سنخی از مردم‌سالاری‌ها استعداد مناسب‌تری برای صلح دارند، سئوالی است که پاسخ‌های متفاوتی به آن داده می‌شود.

در دهه‌های اخیر که ایده تئومردم‌سالاری یا مردم‌سالاری دینی در محافل سیاسی و فکری ایران مورد توجه و بررسی قرار گرفته، پژوهش‌های مختلفی در مورد ویژگی‌ها و کارکردهای نظام مردم‌سالار دینی انجام شده است. در این مقاله، تلاش خواهد شد تئوری صلح دموکراتیک در چارچوب ایده مردم‌سالاری دینی مورد بررسی قرار گیرد. سئوال مقاله این است که چگونه مردم‌سالاری دینی به تحقق صلح بین‌المللی کمک می‌کند؟ فرضیه مقاله این است که در نظام سیاسی مردم‌سالار دینی، صلح از دو طریق امکان تحقق دارد: آموزه‌های دینی و منافع مردم و تصمیم‌گیرندگان. با توجه به گستردگی مفهوم و تعدد مصادیق مردم‌سالاری دینی، این مقاله بر نوع خاصی از مردم‌سالاری دینی که در جمهوری اسلامی ایران امکان ظهور یافته تمرکز خواهد داشت.

الف. ریشه‌ها و لوازم تأمین صلح از طریق مردمسالاری

ادعای جوهری تئوری لیبرال انترناسیونالیسم این است که دولت‌های لیبرال وارد جنگ علیه همدیگر نمی‌شوند. حامیان تئوری برای دفاع از آن از دو روش وارد شده‌اند: اول تحلیل داده‌های تاریخی که بر اساس آنها، دولت‌های غربی به رغم وجود اختلاف میان همدیگر به جنگ علیه هم متوسل نشده‌اند و دوم، تبیین نظری در مورد چرایی عدم جنگ میان لیبرال دموکراسی‌ها. گروه دیگری از طرفداران این تئوری معتقدند موضوع عدم جنگ میان مردمسالاری‌ها محدود به مردمسالاری‌های لیبرال نیست و در مورد مردمسالاری‌های غیر لیبرال نیز صادق است. این ادعا بسیار مناقشه‌انگیز بوده است، چرا که اولاً مصداق مردمسالاری‌های غیر لیبرال به نحو دقیق مشخص نیست و ثانیاً، داده‌های تاریخی قاطعی در این مورد وجود ندارد. راه میانه این است که هرچه حکومت‌ها سازگاری بیشتری با اصول و استانداردهای مردمسالاری داشته باشند، استعداد ستیزه‌جویی کمتری خواهند داشت.

۱. سیر تکوین صلح دموکراتیک

اگرچه موضوع عدم جنگ بین مردمسالاری‌های غربی تجربه‌ای است که عمدتاً از سده نوزدهم به بعد امکان نمود داشته، اما ریشه تئوری صلح دموکراتیک به قبل از آن بازمی‌گردد. ایمانوئل کانت در اواخر سده هجدهم با انتشار اثری تحت عنوان صلح جاوید (۱۷۹۵) به نحو مبسوطی مبانی لیبرال انترناسیونالیسم را شرح داد. وضع ایده‌آلی که مد نظر کانت بود، با سه اصل شناخته می‌شد: اصل اول اینکه، نظام سیاسی دولت‌ها بایستی جمهوری باشد. در چنین نظامی، مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده و اقتصاد بازار حاکم است. در این جمهوری، شهروندان از برابری حقوق برخوردارند و اصول دیگری همچون تفکیک قوا به دقت رعایت می‌شود. اصل دوم اینکه، جمهوری‌های لیبرال از طریق نوعی «اتحادیه صلح‌جو» روابط میان خویش را تنظیم می‌کنند. این اتحادیه مبتنی بر پیمانی است که در آن اقدام به جنگ منع شده و بر تحکیم هرچه بیشتر صلح تأکید شده است. هرچه دولت‌های بیشتری به جمهوری گرایش یافته و وارد اتحادیه صلح‌جو شوند، محدوده صلح گسترش بیشتری می‌یابد.

اصل سوم وجود قانونی جهانی است که طبق آن دولت‌ها نه تنها با احترام متقابل رفتار می‌کنند، بلکه حقوق اتباع کلیه طرف‌ها در ورود و خروج آزادانه از مرزهای جغرافیایی و تجارت آزاد را تضمین می‌کنند. این اصل متضمن اعطای حقوق شهروندی به بیگانگان نیست، بلکه امنیت آنها در تعامل و تبادل با شهروندان خارجی را تأمین می‌کند (نک. Kant, 1983).

ایده کانت بعدها توسط محققان مختلف مورد استقبال و ترویج قرار گرفت. در قرن بیستم، وردرو ویلسون - رئیس جمهور آمریکا در سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ و مبتکر جامعه ملل - برای اولین بار تلاش کرد به صلح لیبرالی تحقق عینی بخشد. وی به دنبال نظم بین‌المللی نوینی با تکیه بر نظام سیاسی مردم‌سالار، تجارت آزاد، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و امنیت دسته‌جمعی بود. ویلسون در سال ۱۹۱۸ طرحی چهارده ماده‌ای برای نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول داد که در آن خواستار برنامه‌هایی چون توقف دیپلماسی نظامی سری، آزادی دریاهای آزادسازی تجارت بین‌الملل، حل عادلانه دعاوی مستعمراتی، کاهش تسلیحات و تأسیس جامعه ملل شده بود. هسته اصلی پیشنهادات ویلسون همان تأسیس جامعه ملل بود که بایستی به کانونی برای امنیت دسته‌جمعی تبدیل می‌شد. ویلسون باور داشت که نظم بین‌المللی صلح آمیز و باثبات، در صورتی تضمین خواهد شد که اعضای جامعه ملل از نظام‌های سیاسی مردم‌سالار لیبرال برخوردار باشند، اما چون واقعیت پیش رو بسیار متفاوت از تصورات بود، ایده ویلسون در حد آرزو باقی ماند و این امید ایجاد شد که در درازمدت دولت‌های غیر مردم‌سالار نیز دموکراتیزه شده و قواعد و هنجارهای آن را بپذیرند (Ikenberry, 2009: 74).

منازعات دهه ۱۹۳۰ و وقوع جنگ جهانی اول، مکتب لیبرال انترناسیونالیسم را شدیداً به حاشیه کشید و حتی پس از آن نیز مدت‌ها مورد کم‌توجهی قرار گرفت. با این حال، جسته و گریخته هوادارانی داشت.

در سال ۱۹۷۲ دین بابست، محقق روابط بین‌الملل طی مقاله‌ای استدلال کرد که شواهد تاریخی حاکی از استحکام صلح دموکراتیک است. وی اشاره کرد که طی سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۹۴۱ هیچ جنگی بین ملت‌های مستقل با حکومت‌های منتخب روی نداده است (نک. Babst April 1972). بعدها به تدریج طرفداران تئوری صلح دموکراتیک افزایش پیدا کرد و محققان مختلفی از جمله رودولف رومل، مایکل دوپل، و بروس راست به هم‌افزایی در دفاع از این تئوری پرداختند (Ray, 1998: 29-30).

در مورد اینکه نظم بین‌المللی لیبرال چگونه قابلیت تحقق دارد، بحث‌های مختلفی مطرح شده است. نمونه جالب توجه، دیدگاه مایکل دوایل است. وی ضمن تأکید بر نقش دولت‌های لیبرال در توسعه لیبرالیسم و برقراری صلح دموکراتیک استدلال می‌کند که دولت‌های لیبرال دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در تشکیل چنین نظمی ناکارا بودند، چراکه توانایی‌اش را نداشتند. نظم بین‌المللی لیبرال تنها در جایی قابلیت ظهور پیدا می‌کند که یک دولت لیبرال استعداد و توانایی ویژه‌ای در میان دیگران داشته باشد. به نظر دوایل، ایالات متحده در دوره پس از جنگ جهانی دوم توانست تا حدی چنین نقشی را ایفا کند. تهدیداتی چون وام انگلستان، طرح مارشال، پیمان ناتو، گات، صندوق بین‌المللی پول، و لیبرالیزه کردن آلمان و ژاپن تلاش‌های موفقی بودند که در این راستا صورت پذیرفتند. بر این اساس، افول هژمونی آمریکا می‌تواند منجر به تضعیف جهان لیبرال و به تبع آن تضعیف نظم بین‌المللی لیبرال شود (دوایل، ۱۳۸۵: ۱۰۵-۱۰۴).

در دوره پس از جنگ سرد، موج جدیدی از تحقیقات و حمایت‌ها در مورد تئوری لیبرال انترناسیونالیسم به عمل آمد. یکی از محققان صاحب‌نام که خوش‌بینانه از فضای جدید استقبال کرد، فرانسیس فوکویاما بود. بنا به استدلال فوکویاما، لیبرال مردم‌سالاری‌ها به جنگ با همدیگر میل ندارند، چرا که به جای میل به شناخته شدن به عنوان موجودی برتر، به شناخته شدن به عنوان موجودی برابر با دیگران می‌اندیشند. در جهان متشکل از چنین دولت‌هایی، مشروعیت ملت‌ها به طور متقابل مورد شناسایی قرار می‌گیرد. لیبرال مردم‌سالاری‌ها حتی اگر مستعد جنگ با دولت‌های غیر مردم‌سالار باشند، در قبال یکدیگر رفتار تهاجمی و امپریالیستی ندارند. لیبرال دموکراسی تنها آرمان سیاسی منسجمی است که مناطق و فرهنگ‌های متفاوت جهان را به نحو صلح‌آمیز به هم پیوند می‌دهد. فوکویاما بر اساس چنین استدلال‌هایی ادعا داشت که با پایان جنگ سرد، جهان وارد دوره جدیدی شده که در آن جنگ به عنوان ابزار دیپلماسی بین‌المللی در حال منسوخ شدن است (قنبرلو، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

واضح است که ایده جهانی‌سازی لیبرال دموکراسی بسیار انتزاعی و دور از واقعیت است. امروزه بسیاری از دولت‌های جهان خصوصاً در آسیا و جهان اسلام، به رغم میل به دموکراتیزاسیون، در برابر رشد توسعه‌طلبانه هنجارهای لیبرال دموکراسی مقاومت نشان می‌دهند. این مسئله موجب شده برخی طرفداران صلح دموکراتیک به تعدیل آن بیان‌دیشند. به

این ترتیب، این ایده مطرح شده که صلح دموکراتیک در مناسبات خارجی مردم‌سالاری‌های غیر لیبرال نیز امکان تحقق دارد. محدود شدن قدرت از طریق مشروطه‌گرایی و حکومت قانون می‌تواند شرطی مؤثر و شاید کافی برای ورود هر دولت به محدوده صلح دموکراتیک باشد. اگرچه شواهد محکمی در مورد عدم جنگ لیبرال دموکراسی‌ها با همدیگر وجود دارد، اما این بدان معنی نیست که نظم بین‌المللی مردم‌سالار صرفاً بایستی با حضور لیبرال دموکراسی‌ها تحقق یابد. بسیاری از دولت‌ها خواهان مردم‌سالاری هستند، اما نه در شکل لیبرال آن. بنابراین، باید بین واقعیت‌گرایی جهانی به محدود شدن قدرت حکومت‌ها و آرمان لیبرال انترناسیونالیسم تمایز ایجاد کرد. بسیاری از مردم‌سالاری‌های غیر لیبرال ممکن است پروژه جهانی‌سازی لیبرال را حرکتی امپریالیستی و سلطه‌جویانه بدانند و این با روح صلح دموکراتیک سازگار نیست، اما همزیستی مسالمت‌آمیز مردم‌سالاری‌ها - البته با پذیرش پیش‌شرط‌هایی چون محدود شدن قدرت و نقش نمایندگی حکومت - امکان‌پذیر است. در عمل نیز، این گونه همزیستی در اروپا قابل مشاهده است (نک. Linklater, 1993).

۲. علل صلح میان دموکراسی‌ها

زیو مائوز و بروس راست در تبیین علل صلح میان دموکراسی‌ها به دو دسته از علل هنجاری و علل ساختاری اشاره می‌کنند. دخالت هنجارها به این خاطر است که دولت‌ها معمولاً هنجارهای رفتاری را که در قلمرو داخلی‌شان بسط یافته و در عرصه سیاست نمود یافته، به بیرون از قلمرو خویش تعمیم می‌دهند. دموکراسی‌ها به هنجارهای سیاسی‌ای گرایش دارند که تأکیدشان بر رقابت سیاسی منظم از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز است. جوهره این هنجارها در این جمله خلاصه می‌شود: «زندگی کن و بگذار زندگی کنند.» این در حالی است که در نظام‌های غیر دموکراتیک، صاحبان قدرت برنده و دیگران بازنده‌اند. دموکراتیزاسیون بازی برد-باخت را به بازی برد-برد تبدیل می‌کند. هنگام تعارض منافع و تقابل دو دموکراسی، آنها از هنجارهای دموکراتیک تبعیت کرده و مانع از برخورد خشونت‌بار می‌شوند، اما چون دموکراسی‌ها به رژیم‌های غیر دموکراتیک اعتماد کافی ندارند یا احتمالاً به‌کارگیری هنجارهای دموکراتیک را در مورد آنها ناکارا تلقی می‌کنند، هنجارهای خود را تغییر می‌دهند. بنابراین، در

حالی که دولت‌های غیر دموکراتیک در رویارویی با دیگران اعم از دموکراتیک یا غیره، همواره مستعد برخورد و جنگ هستند، دموکراسی‌ها معمولاً در برابر غیر دموکراسی‌ها چنین هنجارهایی را به نمایش می‌گذارند (مائوز و راست، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۲).

عوامل ساختاری نیز بیشتر به ساختار نظام تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری اشاره دارد. در دموکراسی‌ها، اقدام بین‌المللی نیازمند بسیج افکار عمومی و هماهنگی نهادهای مهمی نظیر پارلمان و احزاب و گروه‌های پرنفوذ است. از این رو، اقدام به جنگ بسیار دشوار و دست و پاگیر خواهد بود. در مقابل، در دولت‌های غیر دموکراتیک، به محض توافق افراد یا گروه‌های حاکم که صاحبان اصلی قدرت‌اند، می‌توان بدون اعتنا به افکار عمومی یا طی نمودن فرایند سیاسی دموکراتیک از خشونت و زور در تعاملات خارجی استفاده کرد. طی شدن فرایند تصمیم‌گیری دموکراتیک در دموکراسی‌ها خصوصاً زمانی بسیار دشوار و بی‌نتیجه خواهد بود که قرار بر اقدام به جنگ در برابر دولت دموکراتیک باشد، چراکه دموکراسی‌ها معمولاً همدیگر را متعهد به قواعد بازی مسالمت‌آمیز می‌دانند. در عین حال، چنین فرایندی در صورتی که تصمیم به جنگ در برابر دولت غیر دموکراتیک باشد، آسان‌تر می‌شود. تصمیم‌گیران دولت‌های دموکراتیک تصور می‌کنند تصمیم به جنگ از سوی دولت غیر دموکراتیک بسیار آسان و همواره محتمل است. به همین خاطر، برای نجات از ریسک غافل‌گیری به شکل آسان‌تری آماده جنگ می‌شوند. دموکراسی‌ها معمولاً رفتار غیر دموکراسی‌ها را تهدیدآمیزتر (نسبت به دموکراسی‌ها) ارزیابی کرده و با فرایند آسان‌تری گزینه اقدام نظامی را در دستور کار قرار می‌دهند (مائوز و راست، ۱۳۸۵: ۱۲۷-۱۲۶).

در مجموع، دموکراسی‌ها کمتر از غیر دموکراسی‌ها به جنگ تمایل دارند و این بی‌میلی در تعامل دموکراسی‌ها با همدیگر به اوج می‌رسد. چنان‌که بخواهیم تبیین مشخص‌تری از علت این بی‌میلی ارائه دهیم، بایستی چند نکته زیر را مورد توجه قرار دهیم:

۱. در دموکراسی‌ها، حکومت نماینده مردم بوده و حافظ منافع آنهاست. مردم معمولاً به سیاست‌های جنگ‌طلبانه و مداخله‌گرایانه تمایل نشان نمی‌دهند، چراکه با منافعشان تعارض دارد. خسارات جانی و مالی جنگ‌ها اساساً به شهروندان تحمیل می‌شود. به علاوه، منافع ناشی از جنگ در صورت پیروزی نیز وضع مشخصی ندارد. آنچنان‌که برتراند راسل اظهار می‌دارد، منفعی که از جنگ انتظار می‌رود اساساً از آن طبقات بالای ملتی است که پیروز می‌شود. حال

آنکه زیان‌های آن وبال مردم عادی می‌گردد (راسل، ۱۳۶۷: ۱۱۵). بسیاری از شهروندان و شاید اکثریت به جای ورود به مسایل سیاسی - امنیتی، در امور و مسایل روزمره خویش درگیرند. دغدغه غالب آنها برخورداری از محیطی امن برای تضمین زندگی مرفه و آرام است. البته، لازم به ذکر است که چنین جوی در وضعیت‌های عادی جریان دارد. برخی دولت‌ها با تهییج احساسات عمومی روحیه جنگ‌طلبی را در میان شهروندان تحریک می‌کنند، اما معمولاً حکومت‌های دموکراتیک به چنین سمت و سوی گرایش نمی‌یابند. گرایش به پرهیز از جنگ زمانی به اوج می‌رسد که دولت طرف اختلاف، نظام سیاسی دموکراتیک داشته باشد. منافع شهروندان معمولاً در مناسبات بین‌المللی آرام تأمین می‌گردد. حال، اگر دو دموکراسی در تعامل با همدیگر باشند، احتمال جنگ میان آنها به صفر نزدیک خواهد شد.

۲. در نظام‌های دموکراتیک، انسان به ماهو انسان ارزشمند است. یکی از آثار مهم محوریت انسان یا محترم‌بودن شأن انسانی افراد این است که ویژگی‌هایی چون عقیده، نژاد، و زبان تحت الشعاع انسانیت شهروندان قرار می‌گیرند و فرهنگ تساهل و صلح‌دوستی در روابط میان آنها تقویت می‌گردد. تمایل به مصالحه از شرایط روان‌شناختی اساسی موفقیت دموکراسی است. از طریق مصالحه، امور به نحوی سامان می‌یابند که توسل به اجبار و خشونت را غیر ضروری می‌کنند (کوهن، ۱۳۷۳: ۳۳۲). فرهنگ تساهل و مصالحه به راحتی می‌تواند از مرزهای ملی فراتر رود. با این حال، در شرایطی که ارتباط دموکراسی‌ها با همدیگر مطرح باشد، دسترسی به صلح و ثبات از تضمین بیشتری برخوردار می‌گردد. دموکراسی‌ها نه تنها در داخل بلکه در روابط میان خود نیز از اصل «زندگی کن و بگذار زندگی کنند»، تبعیت می‌کنند.

۳. اهمیت افکار عمومی در نظام‌های دموکراتیک بسیار بالاست. حتی اگر نمایندگان منتخب مردم نیز در مورد ضرورت ورود به جنگ توافق نظر داشته باشند، نمی‌توانند جهت‌گیری و گرایش افکار عمومی را نادیده بگیرند. شهروندان با استفاده از حق آزادی بیان با اقدامات دولت منتخب خود موافقت یا مخالفت کنند. نمایندگان منتخب مردم چه در حکومت و چه در پارلمان به روشنی آگاهند که موفقیتشان مستلزم هماهنگی با انتظارات و خواسته‌های عمومی مردم است. از جمله مسایلی که در آنها افکار عمومی نقش مهمی ایفا می‌کند، جنگ است. افکار عمومی معمولاً طرفدار جنگ و خشونت نیست، خصوصاً در قبال

دیگر دموکراسی‌ها. در نظام‌های دموکراتیک این امکان برای شهروندان وجود دارد که استراتژی‌های بدیل را ارزیابی و ترجیحات خود را به تصمیم‌گیران منتقل کنند. البته، طبیعتاً سیاستمداران در هدایت افکار عمومی کشورها نقش مهمی دارند، اما در دموکراسی‌ها که شفافیت وجود داشته و جریان اطلاعات نسبتاً آزاد است، شهروندان استقلال بیشتری از حکومت دارند. بنابراین، دست دولتمردان در هدایت افکار عمومی چندان باز نیست.

۴. نظام‌های دموکراتیک گرایش پررنگی به اقتصاد بازار آزاد دارند، به خصوص در دموکراسی‌های لیبرال موضوعاتی چون تجارت آزاد و مالکیت خصوصی اهمیت بالایی دارد. این موضوع موجب پیوندهای اقتصادی فزاینده و وابستگی متقابل به همدیگر می‌شود. تجارت به ایجاد پیوندهای فراملی کمک کرده و این پیوندها نیز به جای درگیری و نزاع، محرک هماهنگی و همکاری هستند. وابستگی متقابل از طریق کمک به تفاهم متقابل موجب بهبود صلح و آرامش بین‌المللی می‌شود. در جوامعی که حق مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی خصوصی محترم است، شهروندان عمدتاً طبق عقلانیت اقتصادی تصمیم‌گیری می‌کنند و چون دغدغه همیشگی آنها سود است، از نمایندگان منتخب می‌خواهند با تمام توان امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری و تجارت را فراهم کنند. آنها برای پیگیری منافع خود در عرصه فراملی نیز خواستار محیط بین‌المللی امن و مناسب هستند. گرایش شهروندان به تجارت و اقتصاد آزاد اساساً اثر بازدارنده بر جنگ دارد. البته، زمانی در درون اقتصادهای سرمایه‌داری امکان بروز جنگ‌های امپریالیستی بالا بود، اما به مرور زمان جنگ‌های امپریالیستی با موانع بیشتری مواجه شده‌اند. دموکراتیزه‌شدن کشورهای سرمایه‌داری عامل مهمی در این تغییر مسیر بوده است. با ادغام دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری امکان بروز جنگ میان دموکراسی‌ها به حداقل ممکن رسیده است.

۵. تمایل نخبگان حکومتی به حفظ موقعیت خود عامل دیگری برای مهار جنگ است. در نظام‌های غیر دموکراتیک سران حکومت نیاز چندان به جلب رضایت شهروندان ندارند. در مقابل، حکومت نیز از حمایت مؤثر مردمی برخوردار نیست، اما در دموکراسی‌ها دولتمردان نیازمند حمایت مردمند و حمایت مردم نیز تابع رضایت آنها از عملکرد مقامات منتخب است. چنین پیوندی بین حکومت و مردم دو پیامد مهم دارد: اول اینکه با تقویت پرستیژ و قدرت ملی امکان دخالت قدرت‌های خارجی را کاهش می‌دهد و دوم اینکه، احتمال گرایش دولت به اقدامات نظامی

تهاجمی را تنزل می‌بخشد. مقامات سیاسی در دموکراسی‌ها از یک سو با انتخابات مستقیم یا غیر مستقیم شهروندان به قدرت می‌رسند و از سوی دیگر، تحت نظارت و ارزیابی دائمی آنها قرار دارند. در صورتی که عملکرد حکومت رضایت‌بخش باشد، مقامات حاکم شانس بیشتری برای انتخاب مجدد در دوره‌های بعدی دارند و در غیر این صورت، ممکن است بقای آنها به پایان دوره فعلی نیز نرسد. به این ترتیب، میل نخبگان حکومت به بقای موقعیت باعث می‌شود آنها با خواسته‌ها و مطالبات مردم هماهنگ شده و تمرکز خویش را بر پیگیری خواسته‌ها و منافع شهروندان قرار دهند. این موضوع اثری بازدارنده بر گرایش به برنامه‌های نظامی تهاجمی توسط دولت دارد و خصوصاً از بروز جنگ میان دموکراسی‌ها جلوگیری می‌کند.

این نکات حاکی از آنند که در نظام‌های سیاسی دموکرات گرایش به جنگ به مثابه راه حل اختلاف‌های بین‌المللی یا پیگیری منافع ملی پایین است. البته، جنگ‌ها با انگیزه‌های مختلفی صورت می‌گیرند. در اینجا مقصود از جنگ اساساً جنگ‌های تهاجمی و توسعه‌طلبانه است که به دلایلی چون عدم حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها یا پیگیری منافع گروه خاصی صورت می‌گیرد. واضح است در دموکراسی‌ها جنگ‌های تدافعی نه تنها منعی ندارد، بلکه مورد حمایت شهروندان است؛ حتی جنگ‌هایی که در راستای اهدافی چون دفاع از بقای دولت مشروع یا جلوگیری از نقض حقوق بشر صورت می‌گیرند، معمولاً مورد پشتیبانی مردمی قرار دارند، اما جنگ علیه دولت‌های مشروع خصوصاً دولت‌های دموکرات معمولاً پشتوانه مردمی ندارد. از این روست که در روابط میان دموکراسی‌ها امکان جنگ به حداقل می‌رسد.

ب. جنگ و صلح در مردم‌سالاری‌های دینی

چنانکه گفته شد، تمایل مردم‌سالاری‌ها به صلح در روابط با یکدیگر ریشه در وجود برخی هنجارها، نهادها و ساختارها دارد. این ویژگی‌ها به درجات مختلف در همه مردم‌سالاری‌ها وجود دارد و آثار بازدارنده خود را به جا می‌گذارد. در این گفتار، موضوع تمایل به جنگ در تئودموکراسی‌ها یا نظام‌های مردم‌سالار دینی - با تأکید بر مردم‌سالاری دینی مستقر در جمهوری اسلامی ایران - بررسی می‌شود.

۱. نسبت مردمسالاری و دین

یکی از مناقشه‌انگیزین مباحث چه در ادبیات نظری مربوط به دین و چه مردمسالاری، مسأله نحوه رابطه مردمسالاری و دین است. در مورد سازگاری این دو مفهوم، دو نگاه متعارض کلی وجود دارد: گروهی معتقدند با توجه به مبانی و الزامات سکولار مردمسالاری مثل مشروعیت زمینی و مردمی دولت و همچنین، ماهیت فرازمینی دین، امکان جمع این دو در یک بسته منسجم وجود ندارد. در مقابل، گروه دیگری معتقدند مردمسالاری مثل ظرفی تهی است که امکان پذیرش مظروف‌های مختلفی را دارد و پیوند مردمسالاری و دین همانقدر طبیعی است که در مورد پیوند مردمسالاری با لیبرالیسم و سوسیالیسم به نظر می‌آید. مردمسالاری دینی ایده‌ای است که خصوصاً در دهه‌های اخیر و به تبع گسترش موج دموکراتیزاسیون در جهان طرفداران قابل توجهی یافته است. البته از این اصطلاح تعابیر و تعاریف مختلفی به عمل آمده است. به چند نمونه از تعاریف مردمسالاری دینی اشاره می‌شود:

۱. شیوه زندگی سیاسی مردمی که نظام دینی را پذیرفته‌اند و آن نظام حداقل تضمین‌کننده آزادی، استقلال، رضایتمندی، مشارکت سیاسی و اجرایی، عدالت اجتماعی - سیاسی و در نهایت، احساس حاکمیت روح شریعت در زندگی سیاسی مردم است؛

۲. نظامی که در آن مردم و انتخابات تعیین‌کننده حاکمان، قوانین، تصمیم‌گیری‌ها، نظارت و حسابرسی است، به شرط آنکه منتخبان از همان آغاز از صالحان باشند و از چارچوب دین عدول نکنند؛

۳. نظامی که با تکیه بر اراده مردم، قلمرو گسترده‌ای برای دخالت دین در حیات اجتماعی و سیاسی قائل بوده و بر آن است روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه با توجه به آموزه‌های دینی به طور عام و اصول و قوانین شریعت به طور خاص سامان یابد؛ و

۴. مردمسالاری دینی عبارتست از نگرش و دیدگاه دین و شریعت الهی به مردم و جایگاه آن در اداره اجتماع و حکومت (میراحمدی، ۱۳۸۸: ۲۳-۲۲).

در تعاریف فوق چند نکته اساسی وجود دارد: اول اینکه صرف دینداربودن جامعه کافی نیست، بلکه بایستی دخالت اصول، قوانین و هنجارهای دینی در امور سیاسی و اجتماعی کشور تضمین شود. نکته دوم اینکه، چنین دخالتی بایستی از طریق اراده و انتخاب مردم

صورت گیرد؛ و نکته سوم اینکه، دین دخالت و اراده مردم در انتخاب حاکمان را پذیرفته یا حداقل با آن مخالفت نداشته باشد.

به لحاظ تجربی، ایران یکی از مهم‌ترین کشورهای است که در آن تلاش گسترده‌ای برای تحقق مردم‌سالاری دینی به عمل آمده است. البته، از همان ابتدای ورود اندیشه مردم‌سالاری به ایران ایده مردم‌سالاری دینی به اشکال متعارضی مورد بحث و انتقاد قرار داشته است. در دوره مشروطه، شیخ فضل الله نوری پرچمدار مخالفت با مشروطیت به خاطر انگیزه‌های اسلامی بود. وی بر این باور بود که پذیرش قانون مشروطه به معنی رفع ید از اسلام است و کسانی که برای مشروطه تلاش می‌کنند، خواسته یا ناخواسته در مسیر اضمحلال دین و ارتداد قرار گرفته‌اند. نوری وکالت و اعتبار اکثریت آرا را به عنوان مسلم‌ترین مسایلی می‌شمرد که با شریعت اسلامی و مذهب امامیه مابینت دارد. به نظر وی، بهترین قوانین الهی برای زندگی دنیایی در مذهب امامیه قرار داده شده و مسلمانان نیازی به جعل یا وضع قانون ندارند. پس از بعثت خاتم پیامبران (ص)، دین خدا برای همیشه و همه انسان‌ها کامل شد که به تبع آن حقی برای جعل قانون توسط مردم وجود ندارد. ایشان متساوی‌الحقوق بودن شهروندان در قانون اساسی (به تعبیر خودش «ضاللت‌نامه») را از نمونه‌های تعارض قانون مصوب مردم با شریعت اسلام می‌دانست. شیخ فضل الله، همچنین سلطنت شاه را به شرطی که ظواهر شریعت را رعایت و از فقها حمایت کند، به نحوی که بتوان او را عادل نامید، مقبول می‌دانست. وی در رساله حرمت مشروطه چند بار محمدعلی شاه را سلطان اسلام و سلطان عادل خواند و به توپ بستن مجلس توسط وی را به حمله ابابیل به سپاه فیل ابرهه تشبیه کرد (نوری، ۱۳۷۴).

بر خلاف هواداران شیخ فضل الله، گروه دیگری از روحانیون و حامیانشان حکومت مشروطه را هماهنگ با مبانی اسلامی دانسته و از آن پشتیبانی می‌کردند. میرزا محمدحسین نائینی مهم‌ترین نماینده این تفکر بود که به لحاظ فقهی با مراجعی چون آخوند خراسانی هماهنگی داشت. نائینی بر آن بود که در عصر غیبت معصوم و در صورتی که امکان حکومت افراد عادل وجود ندارد، در تشکیل هر حکومتی بایستی دو اصل لحاظ گردد: نخست آنکه قوانینی وضع گردد که در آنها حدود اقتدار و وظایف حاکم و همچنین حقوق و آزادی‌های مردم هماهنگ با مقتضیات مذهب تعیین شود و دوم اینکه، گروهی مرکب از عقلا، خبرگان و خیرخواهان کشور که به حقوق

مشترکه بین الملل آگاه و وظایف و مقتضیات سیاست در عصر حاضر را درک می‌کنند، به عنوان نمایندگان ملت برای نظارت بر حسن اجرای قوانین انتخاب شوند. وی در مورد ضرورت قانون اساسی بر آن بود از آنجا که اسلام لزوماً بر منع غصب توسط غاصب و ظلم توسط ظالم تأکید کرده، تدوین قانون اساسی برای دستیابی به این هدف ضروری است. نظارت نمایندگان ملت بر کار هیئت حاکمه به منزله دخالت امت در کار امامت نیست، چراکه امور سیاسی از یک طرف جزء امور حسبی و از طرف دیگر جزء تکالیف عمومی است. مردم حق دارند به کارها و مصرف مالیات‌هایی که می‌پردازند، نظارت کنند و حق دارند با جلوگیری از تعدی و ظلم حاکمان، تکلیف خویش در نهی از منکر را به جا آورند. به نظر نائینی آزادی مجاز است، چراکه هدف اساسی اش منع استبداد است. در طول تاریخ نیز حکومت‌های مختلفی مثل روسیه تزاری در عین ادعای خلوص و دین‌داری به تعدی و ظلم کشیده شدند. نائینی در مورد برابری حقوق شهروندان معتقد بود در هیچ آیینی مساوات به معنی یکسان‌بودن حکم موضوعات مختلف و گروه‌های مختلف نیست. منظور از مساوات، برابری افراد در برابر قانون و اجرای بدون ملاحظه آن نسبت به همگان حتی شخص حاکم و نزدیکانش است (نک. نائینی، ۱۳۸۲).

از زمان انقلاب مشروطه تا کنون نوعی مناظره دائمی میان هواداران دو تفکر فوق‌الذکر جریان داشته است. پس از انقلاب اسلامی، تلاش شد با تشکیل نظام جمهوری اسلامی نوعی مردمسالاری با تکیه بر مبانی اسلامی - شیعی برقرار گردد. البته، حامیان جمهوری اسلامی نیز از رویکرد واحدی تبعیت نداشته‌اند. یکی از مناظرات مهم در این دوره به نسبت اسلام و مردمسالاری مربوط می‌شده است. گروهی مروج این تفکر بوده‌اند که نقش مردم در مردمسالاری دینی تا حدی مجاز و مقبول است که رأی و تصمیم آنها ناقض احکام قطعی دین نباشد. این رویکرد با این پیش‌فرض آغاز می‌شود که خداوند تنها دانای نهان و آشکار جهان بوده و اوست که علاوه بر نقش خالق، مالک و صاحب اختیار حقیقی جهان، تحت تأثیر هوای نفسانی و اغراض شخصی قرار نمی‌گیرد. بنابراین، تنها اوست که می‌تواند جعل و وضع قانون کند. حاکم شرع حق دارد مقرراتی محدود به زمان و مکان خاصی وضع کند و مجلس شورای اسلامی نیز وظیفه قانون‌گذاری دارد، اما اذن خداست که به آن قوانین ارزش و اعتبار می‌بخشد. اذن و رضایت خدا در مورد امری به این معناست که آن امر در مسیر صحیح واقع شده و با مصالح

واقعی هماهنگ است. اگرچه ممکن است حاکم غیر معصوم از شورای متخصصان و کارشناسان عادل و متقی مشورت بگیرد، اما تن دادن به رأی چنین شورایی برای ولی فقیه حتمی و قطعی نیست. در این چهره از مردم سالاری دینی، همه کسانی که با وضع و تصویب قوانین سروکار دارند، در حکم مشاوران رهبرند و طرح پیشنهادی آنها نیز در صورتی اعتبار قانونی خواهد یافت که به تصویب و امضای رهبر برسد. بنابراین، مردم سالاری دینی به معنی دخالت مردم در احکام دینی نیست، بلکه به این معنی است که حکومت در خدمت مصالح واقعی مردم است و مردم نیز به خاطر ضرورت‌های واقعی از آن تبعیت می‌کنند (نک. مصباح یزدی، ۱۳۷۹).

در مقابل رویکرد فوق الذکر، گروه دیگری نیز بر این نظر بوده‌اند که برای تحقق مردم سالاری دینی کفایت قوانین کشور منافاتی با احکام اسلامی نداشته باشند. در چنین نظامی مردم متولیان اصلی حکومت بوده و عالمان دین نیز به نقش نظارتی و ارشادی خود مشغولند. در متن تعالیم اسلامی اعم از متن کتاب و متن سنت پیامبر (ص)، در کنار اصول ثابت فرازمانی و فرامکانی، احکام موقت، متغیر، و زمان مند هم موجود است. این احکام با رعایت شرایط زمانی و مکانی عصر نزول وضع شده‌اند و با متفی شدن آن شرایط، اعتبار آنها نیز به سر می‌آید. این بدان معنی است که اسلام به تجربه انسانی، خرد جمعی بشری و ابتکارات متناسب با شرایط متفاوت زمانی و مکانی - البته در صورت هماهنگی با اصول اساسی - میدان داده است. بنابراین، می‌توان با توجه به تعالیمی از قبیل اصل شورا و قاعده عدم جواز حکومت بر مردم بدون رضایت آنها نقش پررنگ‌تری برای مردم در نظام مردم سالاری اسلامی در نظر گرفت (نک. کدیور، ۱۳۸۷).

۲. اهمیت و جایگاه صلح در مردم سالاری دینی

مطابق یکی از رویکردها، در اسلام جنگ چه در شکل تدافعی و چه تهاجمی آن تجویز شده است. در دعوت غیر مسلمانان به اسلام، جنگ آخرین ابزار به شمار می‌آید. از جمله در آیه ۲۱۶ سوره بقره تصریح شده است: «بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آنکه برای شما ناخوشایند است و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» جهاد، واجبی همیشگی بر امت

اسلامی است که ترک آن در وقت قدرت به هیچ وجه روا نیست. حتی اگر جهاد حالت تهاجمی داشته باشد، واجب کفایی خواهد بود. تنها در حالت ضعف است اسلامی و عدم تمکن از انجام این فریضه، وجوب جهاد ساقط می‌شود. جهاد نه تنها در برابر کفار غیراهل کتاب بلکه در برابر کفار اهل کتاب نیز تجویز شده است. در آیه ۲۹ سوره توبه آمده است: «با اهل کتابی که به خداوند و روز آخرت ایمان ندارند و حرام داشته خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و به دین حق متدین نمی‌شوند، مقاتله و کارزار کنید تا آنها با کمال تسلیم و ذلت به دست خویش جزیه بپردازند.» به علاوه، در آیه ۵ همین سوره آمده: «و چون ماه‌های حرام به سر آمد، آنگاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید و به اسارت بگیرید و محاصره‌شان کنید و همه جا در کمینشان بنشینید، آنگاه اگر توبه کردند و نماز به پا داشتند و زکات پرداختند، آزادشان بگذارید که خداوند آمرزگار مهربان است.» این گونه آیات به علاوه برخی روایات مربوط به پیامبر اسلام (ص) و سایر معصومین حاکی از آن است که در اسلام جنگ نقش مهمی در اجرای فرامین اسلامی از جمله گسترش اسلام دارد (برزنونی، ۱۳۸۴: ۹۷-۸۷).

به این ترتیب، زمانی که هدف از حکومت اسلامی برپایی احکام اسلامی باشد، شکل حکومت تأثیر چندانی در سیاست‌های مربوط به جنگ و صلح ندارد. حکومت اسلامی حتی در شکل مردمسالارانه آن نیز به جنگ با هدف توسعه ارزش‌های اسلامی مبادرت خواهد ورزید. صلح فقط در یک صورت ممکن است و آن زمانی است که دولت اسلامی از قدرت کافی برای شکست دشمن برخوردار نباشد. این صلح‌طلبی نه نتیجه مردمسالاری دینی بلکه نتیجه ضعف است. این نکته یادآور همان تئوری رئالیستی روابط بین‌الملل است که بر اساس آن دولت‌ها زمانی برای تغییر وضع موجود اقدام به جنگ می‌کنند که پیروزی در جنگ را پیش‌بینی کرده یا از توان کافی برای تغییر وضع موجود برخوردار باشند. صلح (ولو شکننده) زمانی امکان‌پذیر می‌شود که هر دو طرف در مورد پیش‌بینی جنگ مردد باشند. به عبارت دیگر، صلح فقط در زمان توازن قوا امکان‌پذیر است (نک. Gilpin, 1981). بنابراین، هر دولت خردمند چه اسلامی و چه غیر اسلامی در موضع ضعف هرگز اقدام به جنگ نمی‌کند.

اما در عین حال، رویکرد رایج‌تری وجود دارد مبنی بر اینکه در اسلام نه تنها اصالت جنگ مردود است، بلکه اصل بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز است. حدود ۱۰۰ آیه در قرآن وجود

دارد که مسلمانان را به سوی صلح دعوت می‌کند و جنگ را جز در مواردی چون دفاع از نفس یا دفاع از دین تجویز نمی‌کند. از جمله در آیه ۶۱ سوره انفال آمده است: «اگر جانب آشتی را گرفتند، تو نیز جانب آن را بگیر و بر خداوند توکل کن که او شنوای داناست.» به علاوه، در آیه ۳۹ سوره حج آمده است: «به کسانی (از مؤمنان) که (مشرکان) با آنان کارزار کرده‌اند، رخصت جهاد داده شده است، چراکه ستم‌دیده‌اند و خداوند بر یاری دادن آنان تواناست.» همین‌طور، در آیه ۸ سوره ممتحنه تصریح شده است: «خداوند شما را از اینکه در حق کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره نکرده‌اند، نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار نمایید، نهی نمی‌کند. بی‌گمان، خداوند دادگران را دوست دارد.» این نمونه‌هایی از آیات قرآن هستند که مجموعاً اقدام به جنگ تهاجمی جز در موارد استثنایی را منع می‌کنند. به علاوه، نمونه‌های مختلفی از احادیث و روایات مربوط به معصومین وجود دارند که در آنها بر اصل حفاظت از صلح و مدارا تأکید شده است (برزنونی، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۱۹).

نکته مهم دیگر اینکه در اسلام تأکید فراوانی بر اصل وفای به عهد شده است. دولت‌های اسلامی ممکن است بنا بر مصالح و منافعشان نیازمند انواع تعاملات با دولت‌ها یا سازمان‌های غیر اسلامی شوند. همکاری دولت‌های اسلامی با دولت‌ها یا سازمان‌های غیر اسلامی در قالب توافق‌نامه‌ها یا قراردادهای منوط به آن است که عادلانه بوده و با اصول ارزشی اسلام مغایرت نداشته باشد. در صورتی که دولتی چنین توافقی را پذیرفته باشد، ملزم به رعایت آن است. اصل وفای به عهد بیانگر ویژگی اخلاقی و صلح‌طلبانه آموزه‌های اسلامی در تنظیم مناسبات بین‌المللی است. در این راستا، امروزه که دولت‌های اسلامی در قالب منشور ملل متحد اصل عدم توسل به زور و عدم دخالت در امور داخلی دیگران را پذیرفته‌اند، ملزم به رعایت این تعهدات هستند. البته، اینها ناقض اصل آمادگی جنگ (سوره انفال، آیه ۶۰) که در آن بر ضرورت تقویت توان دولت اسلامی تأکید شده، نیست. حکومت اسلامی در عین حال که صلح‌طلب و مایل به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است، همواره بایستی خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی آماده نگه دارد.

موضوع مهمی که در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که رویکرد صلح‌طلبانه دولت اسلامی با اتکای آن به مبانی مردم‌سالاری دینی تقویت می‌گردد. مشروعیت نظام سیاسی

مردمسالاری دینی مبتنی بر دو رکن حقانیت الهی و عقلانیت مشورتی است (میراحمدی، ۱۳۸۸: ۱۳۰). در چنین نظامی، تصمیم‌گیران دولت در برابر دو مجموعه از محدودیت‌ها قرار دارند: محدودیت‌های ناشی از آموزه‌های دینی و محدودیت‌های ناشی از حقوق و منافع مردم. در تصمیم‌گیری برای اقدام به جنگ بایستی این محدودیت‌ها مورد توجه قرار گیرند. صلح‌طلبی در مردمسالاری اسلامی از دو منبع نشأت می‌گیرد: منبع اول احکام و آموزه‌های دینی است که بر اساس آن صلح در حکومت اسلامی اصالت دارد و جنگ پدیده‌ای استثنایی است که فقط در مواردی چون دفاع از قلمرو حکومت اسلامی مشروعیت می‌یابد. منبع دوم عقلانیت مشورتی و تصمیم‌گیری جمعی است که باعث می‌شود حقوق و منافع مردم به عنوان سدی در برابر تمایل احتمالی حکومت به جنگ قرار گیرد. در چنین شرایطی ممکن است حتی برتری قدرت فیزیکی دولت و پیش‌بینی پیروزی در جنگ نیز سبب مشروعیت‌یافتن اقدامات جنگی تهاجمی در قبال سایر دولت‌ها نشود.

اسلامی بودن دولت یا تعهد آن به احکام و تعالیم اسلامی نافی عقلانیت محاسباتی در تصمیمات دولت نیست. عمل به تکالیف دینی پیش از هر چیز مستلزم بقا و ثبات دولت است. بقا و ثبات دولت نیز علاوه بر مصونیت در برابر تهدیدات خارجی مستلزم رضایت و همکاری نیروهای داخلی است. آشکار است که نارضایتی شهروندان از وضع امنیتی و رفاهی خود موجب تضعیف دولت می‌شود. از این رو، تصمیم‌گیران در نظام مردمسالار اسلامی علاوه بر محدودیت‌های دینی ناگزیرند به خاطر تضمین رضایت و همکاری مردمی، منافع مادی آنها را مورد توجه قرار دهند. در نظام سیاسی اسلامی نیز مشابه سایر نظام‌ها، دولت به درآمد شهروندان وابستگی دارد. در صورتی که جنگ و اقدامات نظامی موجب کاهش رفاه شهروندان شود، قطعاً توان بودجه‌ای دولت نیز آسیب خواهد دید. از این رو، عقلانیت محاسباتی دولت در مردمسالاری دینی مانعی در برابر اقدامات نظامی تهاجمی آن خواهد بود.

نکته دیگر اینکه، صلح‌طلبی در مردمسالاری اسلامی به معنی محافظه‌کاری و حمایت از وضع موجود نیست. صلح ایده‌آل زمانی محقق می‌شود که ساختار روابط بین‌الملل از استقرار بر منطق قدرت فارغ شده و عادلانه گردد. اگرچه حکومت مردمسالاری اسلامی ممکن است به خاطر ملاحظات مربوط به منافع حیاتی ملت و کشور از جنگ خودداری کند، اما چنین صلحی

صرفاً صلح محدود و مصلحت‌آمیز تلقی شده و تلاش برای استقرار صلحی ایده‌آل بر پایه عدالت بین‌المللی استمرار خواهد داشت. در این چارچوب است که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری تأکید شده است. بنابراین، صلح واقعی در مردم‌سالاری اسلامی در نبود جنگ محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن استوارشدن صلح بر پایه عدالت را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، در اندیشه مردم‌سالاری دینی صلح‌طلبی و عدالت‌طلبی پیوندی ناگسستنی با همدیگر دارند.

موضوع مذکور در خط مشی عملی جمهوری اسلامی ایران کاملاً آشکار بوده است. جمهوری اسلامی ایران از زمان استقرار تا کنون از اقدام نظامی تهاجمی یا تجاوزکارانه خودداری کرده، اما موضع انتقادی خویش را در قبال مناسبات جاری قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل حفظ کرده است. در استراتژی دفاعی جمهوری اسلامی، توسعه‌طلبی و برنامه‌های نظامی تهاجمی همواره مورد انتقاد بوده است. برخی منتقدان، هجوم نظامی ایران به خاک عراق پس از آزادی خرمشهر را به عنوان نمونه‌ای از خصایل تهاجمی سیاست نظامی ایران ارزیابی می‌کنند. این در حالی است که اقدام ایران گامی در جهت برقراری صلح عادلانه بوده است. آنچنان که رهبر جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) در این باره اظهار داشتند: «ما همیشه صلح طلب هستیم، لکن نه صلحی که جانی را سر جنایت خودش باقی بگذاریم. همچو صلحی صلح نیست. ما صلحی می‌خواهیم که با قدرت و قوت، دفاع از کشور خودمان، دفاع از اسلام بکنیم» (خمینی، ج. ۱۶، ۱۳۸۵: ۴۸۳). ایشان در تبیین سیاست ایران در قبال هجوم نیروهای خارجی تصریح کردند: «ما به تبع اسلام با جنگ همیشه مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورها آرامش و صلح باشد. لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند... با تمام قوا مقابله می‌کنیم» (خمینی، ج. ۱۳، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

دولت جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را در شرایطی پذیرفت که هنوز اوضاع جبهه‌های جنگ را مطلوب خویش نمی‌دید. در سال‌های پایانی جنگ به رغم تلاش دولت برای تأمین حداقل‌های معیشتی و رفاهی مردم، جهت‌گیری دو شاخص مهم اقتصادی کلان یعنی اشتغال و ثبات قیمت‌ها مغایر با خواست دولت و جامعه بود. در سال ۱۳۶۷ نرخ بیکاری تا رقم ۱۵/۹ درصد و نرخ تورم تا رقم ۲۹ درصد صعود کرد. این شرایط صدمات

سنگینی بر رفاه عمومی کشور وارد کرد. در این برهه توان بودجه‌ای دولت هم شدیداً تضعیف شد، به نحوی که در سال ۱۳۶۷ کسری بودجه دولت به رقمی حدود ۲۱۲۵ میلیارد ریال افزایش یافت. در آمد سرانه ایران در سال آغاز جنگ رقمی حدود ۴۵۸۳ هزار ریال بود که پس از چند سال افت و خیز به رقم ۲۴۸۹ هزار ریال در سال پایانی جنگ کاهش یافت. در ماه‌های پایانی جنگ وخامت اوضاع اقتصادی باعث شده بود تمایل مردمی برای حضور در جبهه‌های جنگ نیز کاهش یابد. مجموع این عوامل باعث شدند دولت جمهوری اسلامی به حداقل‌ها بسنده کرده و قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد (نک. قنبرلو، بهار ۱۳۹۲).

بررسی نمونه خط مشی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد صلح‌طلبی در مردم‌سالاری اسلامی از دو ریشه اساسی، یعنی رویکرد صلح‌طلبانه آموزه‌های اسلامی و منافع جامعه و دولت نشأت می‌گیرد. در این الگو، اگرچه سیاست خارجی بر اصل صلح عادلانه استوار است، اما ممکن است دولت به خاطر تأمین مطالبات عمومی از ایده‌آل‌ها صرف نظر کرده و صلح مصلحت‌آمیز را بپذیرد. در ولایت مطلقه فقیه، حکومت بر دو اساس تصمیم‌گیری می‌کند: تعالیم دین و مصالح و منافع کشور. تلفیق این دو متغیر باعث شده صلح در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اصالت یافته و جنگ به اشکال و مقاصد تدافعی آن محدود شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن بررسی عوامل صلح‌طلبی در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، نقش نهادهای مردم‌سالار در صلح‌طلبی نظام‌های مردم‌سالار دینی مورد بررسی قرار گرفت. استدلال شد که در حکومت‌های مردم‌سالار، عواملی چون حاکمیت مردم در امور کشور از جمله مسأله جنگ و صلح، غلبه فرهنگ انسان‌محوری، شفافیت، حق مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی و تمایل نخبگان حکومتی به حفظ موقعیت خود - که مستلزم مراقبت از منافع مردم است - باعث می‌شوند سیاست خارجی کشور به صلح‌طلبی میل کند. این صلح‌طلبی در تعامل با سایر حکومت‌های مردم‌سالار به اوج می‌رسد، به نحوی که جنگ بین مردم‌سالاری‌ها منتفی می‌گردد. این تئوری اگرچه عمدتاً در مورد مردم‌سالاری‌های لیبرال مصداق پیدا کرده، اما در مورد سیاست خارجی مردم‌سالاری‌های غیر لیبرال نیز تا حدی گویاست. تجربه نشان داده به هر

میزان که دولتی خود را با شاخص‌های مردم‌سالاری هماهنگ‌تر کند، احتمال جنگ‌طلبی آن خصوصاً در قبال دیگر مردم‌سالاری‌ها کاهش می‌یابد.

در مورد مردم‌سالاری‌های دینی، ابتدا این نکته مورد بحث قرار گرفت که علاوه بر برداشت‌های مختلف از تعالیم ادیان مختلف، در مورد تلفیق دین با مردم‌سالاری یا جایگاه مردم در حکومت دینی نیز برداشت‌ها و تعبیر مختلفی عرضه شده است. جهت محدودشدن موضوع بحث، این مقاله بر مردم‌سالاری اسلامی تجربه‌شده در دولت جمهوری اسلامی ایران تمرکز یافت. مباحث پژوهش به این سمت سوق یافت که در مردم‌سالاری اسلامی، صلح‌طلبی از دو ریشه اساسی نشأت می‌گیرد: برداشت صلح‌طلبانه رهبران و تصمیم‌گیران نظام سیاسی از تعالیم دینی و اصل مراقبت از منافع مردم و جامعه. در الگوی جمهوری اسلامی اصل بر صلح و مداراست و جنگ پدیده‌ای استثنایی تلقی می‌شود. با این حال، ایده‌آل نظام سیاسی اسلامی صلح عادلانه یا صلح عزت‌مندانه است، به نحوی که کشور از قید و بند سلطه خارجی مصونیت یابد. در تجربه جنگ ایران و عراق، دولت ایران مدت‌ها از پذیرش تقاضای آتش‌بس به این دلیل که تضمین‌کننده مصونیت ایران از سلطه و تجاوز خارجی نبود، خودداری کرد، اما در نهایت قطعنامه ۵۹۸ را به این دلیل پذیرفت که مصلحت کشور و منافع ملت چنین تصمیمی را ایجاب می‌کرد. غلبه اصل حاکمیت مردم بر امور و سرنوشت خود در مقابل اصل عدالت بین‌الملل باعث شد دولت ایران به صلح به اقتضای منافع عمومی کشور و نظام تمایل یابد. بنابراین، نهادهای مردم‌سالار در مردم‌سالاری‌های دینی نیز می‌توانند سیاست خارجی دولت را تحت تأثیر قرار داده و صلح را حتی در شرایط کمتر ایده‌آل نیز محقق سازند.

منابع

- برزنونی، محمدعلی (۱۳۸۳) «اسلام؛ اصالت جنگ یا اصالت صلح» مجله حقوقی، ش. ۳۲، صص ۱۵۷-۷۳.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵) صحیفه امام، ج. ۱۳، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵) صحیفه امام، ج: ۱۶، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دویل، مایکل (۱۳۸۵) «کانت، میراث‌های لیبرالی و امور خارجی» مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- راسل، برتراند (۱۳۶۷) حقیقت و افسانه، ترجمه م. منصور، تهران: انتشارات جاویدان و انتشارات فرانکلین.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۲) دموکراسی و امنیت بین‌الملل، پایان‌نامه اخذ درجه کارشناسی ارشد در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تاریخ دفاع: مرداد ۱۳۸۲.
- قنبرلو، عبدالله (بهار ۱۳۹۲) «بنیادهای اقتصادی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران» پژوهشنامه دفاع مقدس، سال دوم، ش. ۵، ۷۱-۵۳.
- کدیور، محسن (۱۳۸۷) «شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی»، دانلود در ۲۰ شهریور ۱۳۹۳ از سیاست شخصی نویسنده (kadivar.com/?p=13230).
- کوهن، کارل (۱۳۷۳) دموکراسی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: خوارزمی.
- مائوز، زیو و بروس راست (۱۳۸۵) «علل هنجاری و ساختاری صلح دموکراتیک» مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹) حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۸) نظریه مردم‌سالاری دینی: مفهوم، مبانی و الگوی نظام سیاسی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

نائینی، میرزا محمدحسین (۱۳۸۲) تنبیه الامه و تنزیه المله، به تصحیح سید جواد ورعی، قم: بوستان کتاب.
نوری، شیخ فضل الله (۱۳۷۴) «حرمت مشروطه» تدوین غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، تهران: کویر.

- Babst, Dean V. (April 1972); "A Force for Peace" **Industrial Research**, Vol. 14, No. 4, pp. 55-58.
- Gilpin, Robert (1981); **War and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ikenberry, John G. (March 2009); "Liberal Internationalism: America and the Dilemmas of Liberal World Order" **Perspectives on Politics**, Vol. 7, No. 1, pp. 71-87.
- Kant, Immanuel (1983); **To Perpetual Peace: A Philosophical Sketch**, Translated by Ted Humphrey, Indianapolis, IN: Hackett.
- Linklater, Andrew (1993); "Liberal Democracy, Constitutionalism, and the New World Order" R. Leaver and J. L. Richardson, eds, **Charting the Post-Cold War Order**, Boulder: Westview.
- Ray, James Lee (1998); "Does Democracy Cause Peace?" **Annual Review of Political Science**, Vol. 1, pp. 27-46.